

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
کنام پلنگان و شیران شود
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو ایران نباشد تن من مباد
دریغ است ایران ویران شود
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

سالها پیش از این فرهنگستان ایران واژه ای فارسی میهن را به جای واژه ی عربی وطن برگزید، از آن تاریخ به بعد در نوشته ها میهن به کار می رود اما در گفتگو هنوز وطن در سر زبانهاست. ناگزیر از خوی دیرین برگشتن اندکی دشوار است ولی امیدا است رفته رفته به واژه میهن خوی گیریم آن را و بسا واژه های دیگر فارسی را میان خود رواج دهیم و زبان بومی ایران را کم و بیش از بیگانگان بی نیاز سازیم و در این زمینه هم به ملیت خود نیرویی بخشیم.

در طی این چند سال کسی به خیال نیفتاد که تحقیقی درباره ی واژه ی میهن بکند و ریشه و بن چندین هزار ساله ی آن را نشان بدهد و ارزش لغوی آن را به نمایاند. شک نیست پس از شناختن واژه ای و به درستی آن پی بردن، آن را به واژه ی بیگانه برتری خواهیم داد و بی تردید در هر مورد به کار خواهیم انداخت و پس از چندی با آن انس هم خواهیم گرفت و همین انس است که ما را به کار بردن مشتق و مشتای واژه ی بیگانه وادار می کند اگر چه هم به طور کلی درست نباشد یا اینکه در رساندن مفهومی از واژه های فارسی برتر نباشد. از آنهاست لغت و وطن که خواهیم دید مفهومی کنونی آن، به معنی پاتری فرانسه نو و ساختگی است و به هیچ روی رساتر از میهن نیست.

موضوع این مقاله میهن است، معادل وطن، سخن در ارزش لغوی آن است نه گفتگویی در تحریک حس وطنی از قبیل ذکر حدیث: حب الوطن من الایمان و بعد مقید به شرطی ساختن و شعر سعدی را یاد کردن.

نتوان مرد به سختی که من این جا زادم

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف

و پس از آن به گفته ی شیخ بهایی استدلال جستن:

این وطن شهرست کو را نام نیست

این وطن مصر و عراق و شام نیست

اینک گویم میهن واژه ایست چندین هزار ساله در اوستا نامه ی دینی نیاکان ما کهنترین سند کتبی ایران زمین است و در جغرافیا و تاریخ ما و در ادبیات فارسی بسیار به کار رفته، آن چنان که پس از برشمردن این ماخذ خواهیم دید که میهن واژه ی بی نام و نشانی نیست. ریشه و بن استواری دارد از واژه های ساختگی دساتیر روزگار صفوی نیست واژه ایست کهنتر از تاریخ کهن سال ما، پیش از به سر کار آمدن مادها و هخامنشیان در سده ی هشتم پیش از میلاد مسیح هم وجود داشت و اوستا گواه آنست.

در سنگ نبشته های (کتیبه) دوران هخامنشی که فقط چهار صد و اندی از واژه های زبان آن روزگار به یادگار مانده به میهن برنمی خوریم بی شک اگر از فرس هخامنشی بیش از آنچه در سنگها کنده گری شده به ما می رسد میهن را هم می دیدیم چه فرس هخامنشی و زبان اوستا اندک تفاوت لهجه با هم دارند. اما در اوستا که کم و کاست فرس هخامنشی را جبران کرده به اندازه ای واژه ی میهن به کار رفته که به خوبی می توان مفهوم آن را دریافت با اینکه یک چهارم اوستا به ما رسیده و مابقی در استیلای اسکندر، جانشینان وی، سلوکیان و در تاخت و تاز تازیان، در یورش مغولها و تترها از میان رفته، باز بیش از بیست بار میهن در آن به جای مانده است.

میهن در اوستا منثن آمده و بسا هم منثیا، ولی نخستین شکل بیشتر به کار رفته است. بنا به قواعدی که داریم و نظایری که در بسیاری از واژه های فارسی در دست است منثن اوستایی باید در فارسی میهن شود، چنانکه شده و در ادبیات ما به جا مانده است.

در فرهنگهای فارسی، میهن در برخی به کسر میم و در برخی دیگر به فتح آن یاد شده است این اختلاف از آنجا برخاسته که در الفبای عرب حروف باصدا نیست، به جای «ا» «یا» نوشته اند.

میهن باید با یای مجهول تلفظ شود چنانکه «داو» اوستایی در فارسی دیو شده و «دانا» دین و «منع» میغ (ابر) گردیده و جز آن، اما امروزه امتیاز یای مجهول از معروف در فارسی از میان رفته همه را یای معروف تلفظ می کنیم. چنانکه او مجهول دوست و پوست و خوی و بوی و جز آن را از او معروف باز نشناخته همه را چون او معروف به زبان می رانیم.

دیگر اینکه «ث» اوستایی که در واژه ی منثن هم دیده می شود در فارسی گاهی به ها تبدیل میشود چون میثر که در فارسی مهر شده و چیر که در فارسی چهر گردیده و گاهی به ثا و سین تغییر می یابد چنانکه ثوخش در فارسی تخشا(کوشا) و ثری که در فارسی سه شده و جز آن و دیگر همه حرفهای آوا که در انجام واژه های فرس هخامنشی و اوستایی دیده میشود: چون اوشتر و

اسب و دنا که گذشت در فارسی آستر و اسب و دین شده و او آ افتاده است. بنابراین **مَنثَن** آنچنان که باید در پهلوی و فارسی شده است. **مَنثَن** از ریشه ی فعل **مَنث** در آمده که به معنی جای گزیدن و ماندن است. از همین مصدر است ماندن در پهلوی و فارسی. همچنین واژه ی مهمان از همین بنیاد است فعل **مَنث** خود جداگانه در اوستا بسیار آمده است اگر در لهجه های گوناگون ایران تحقیقی شود آشکار خواهد شد که از همین بنیاد لغاتی در لهجه ها به جا مانده چنانکه در لهجه ی بلوچ **متگ** به معنی خانه است.

مَنثَن در سراسر اوستا به کار رفته چه در آن بخشی که یسنا نامیده شده و چه در بخشهایی که یشت و وندیداد نامزد گردیده اند. برخی از نمونه هایی را که در آنها این واژه آمده ترجمه می کنیم و به جای آن میهن می آوریم تا خود خوانندگان هر معنی مناسب که خواسته باشند به آن بدهند، پیش از ترجمه ی آن نمونه ها باید یادآور شویم که در دین پاک نیاکان ما آنچه در جهان نیک و نغز است از بخشایشهای ایزدی است و به مفهوم «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» همه در خور ستایش و نیایش اند اینک پاره ای ۱۶ از نخستین فصل (=ها) یسنا نوید(ستایش) می دهیم، (و خود آن را) به جای می آوریم:

« از برای این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها و آبها و زمینها و گیاهها و این زمین و آن آسمان و باد پاک؛ از برای ستاره(و) ماه(و) خُر(و) انیران جاودانی و از برای همه ی آفریدگان سپند مینو(=خرد مقدس)، از برای مردان پاک و زنان پاک که ردان پاکی هستند.»

در پاره ی ۱۶ از دومین ها و در پاره ی ۱۵ از ششمین ها از یسنا با تفاوتی در افعال پاره ی ۱۶ از نخستین ها چنین آمده:

« این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها را میستاییم.»

در پاره ی ۱۰ از شانزدهمین های یسنا گوید:

« میستاییم ترا مانند میهن (خودمان) ای سپندارمذ، میستاییم ترا، ای اهورامزدا ی پاک از برای میهن از گله ی درست برخوردار، از مردان درست برخوردار با (آنچه) درست (و) پاک بنیاد است تا هر کسی بلند پایه تر در این میهن زیست کند چه در تابستان چه در زمستان.»

در مهر یشت پاره ی ۳۸ آمده:

« زیستگاههای سهمگین زیان یابند. آن میهن هایی که زیستن در آنها نشاید، در آنجاهایی که پیمان شکنان و دروغ گوین و کشنندگان پارسایان زندگی کنند.»

باز در مهر یشت پاره ی ۴۴ آمده:

« مهر را میستاییم که میهنش به پهنای زمین در جهان خاکی ساخته شده(میهنی) بزرگ، بی آژ، درخشان، فراخ بسیار پناه بخش.»

باز در پاره ی ۵۰ آن آمده:

« از برای او(مهر) دادار اهورامزدا میهن ساخت بر زبر البرز..... درخشان در آنجایی که نه شب است نه تیرگی نه باد سرد، نه گرم نه ناخوشی پرگزند، نه آلاینش دیو آفریده.....»

در پاره ی ۸۰ از همان یشت گوید:

« تویی (ای مهر) میهن بان، تویی نگهدار کسی که دروغ نگوید.....» همچنین در پاره ی ۱۳۸ آن گوید: « مهر به میهن کسی در آید که از برای وی پیشوای پارسا و دانا و فرمانبردار با برسم و باژ ستایش به جای آورد.»

در فروردین یشت پاره ی ۶۷ آمده:

« فروهر ها در پیکار همی جنگند از برای جا و کاشانه شان در آنجایی که (هر یک از آنان) جا و میهن داشت آنچنان که گویی ارتشتار دلیری ابزار جنگ بر بسته، از برای خواسته نیک فراهم شده ی خویش در نبرد است.»

در وندیداد فرگرد(=فصل) ۴ پاره ی ۱ گوید:

« کسی که به مرد وام دهنده وام برگرداند، دزد وام بود و راهزن وام دهنده (به این می ماند) که او چه در روز، چه در شب خواسته از میهن (دیگری) از برای خویش برگیرد.»

در فرگرد ۱۹ وندیداد پاره ی ۳۲ از روان نیکوکاران پس از گذشتن از پل چینوت (صراط) و رسیدن به بهشت سخن رفته چنین گوید: « روانهای پارسایان خوشنود گشته به سوی بارگاه زرین اهورامزدا (و) امشاسپندان گرایند به سوی گرزمان، به وسی میهن اهورامزدا، به وسی مسهن پاکان دیگر.»

از این چند پاره که از برای نمونه یاد کردیم به خوبی معنی **مَنثَن** پیداست که معنایی جز جایگاه و زادگاه و خان و مان و دودمان و سرای و کاشانه و زیستگاه از آن بر نمی آید. در این چند پاره و در هر جایی از اوستا که این واژه می آید همین معنی برانده است آنچه ما امروز از آن در می یابیم در پارینه هم همین را دریافتند در چند هزار سال پیش از این ایرانیان روزگاران اشکانیان و ساسانیان نیز همین معنی را به آن دادند.

اینک ببینیم در آن روزگاران که در سراسر ایران زمین اوستا کتاب دینی مینوی بوده و موبدان و دانایان بزرگ در کار بودند و به نسبت به زمان نگارش اوستا نزدیک بودند و هنوز واژه های اوستا از یادها نرفته بود و دست کم معانی سنتی آنها را میدانستند، منتهن را به زبان آن زمان که پهلوی بوده چگونه گردانیدند.

گزارش (= تفسیر) پهلوی اوستا که آنرا زنده خوانند، پس از خود اوستا از کهنترین آثار کتبی ایران به شمار است زیرا این گزارش در روزگار اشکانیان آغاز شده، شاید در هنگام پادشاهی نخستین بلاش (۵۱ - ۷۸ میلادی) و تا انجام ساسانیان دوام داشت چه در توضیح پاره ی ۴۹ از فرگرد چهارم وندیداد از مزدک پسر بامداد که در زمان قباد (۴۹۰ - ۵۳۱ میلادی) خروج کرد نام برده شده است.

در گزارش (= زند = تفسیر) پاره ی ۱ از فرگرد چهارم، وندیداد منثن در پهلوی به **مهَن mehan** گردانیده شده و در توضیح افزوده گردیده: «در پشت گاس»، در پشت در پهلوی چنان که در نامه ی پهلوی بندهش آمده بمعنی دژ و باره است یا قعله و حصار بنابراین در پشت گاس یعنی پشتگاه یا پشتیبان و پشت دار و پشتوان و پناهگاه.

در پاره ی ۷ از دهمین یسنا به جای منثن در پهلوی مان و خانک آورده و در نسخه بدل های اوستا مهَن و خانک نوشته شده است ، همچنین در گزارش پاره ی ۱ از شانزدهمین ها از یسنا و در گزارش پاره ی ۳۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد و جز آن واژه ی مان دیده می شود چنان که میدانیم مان در فارسی به معنی خانه است، معمولاً با واژه ی خان آورده خان و مان یا خانمان گوئیم.

نیریوسنگ دستور نامور پارسیان که در سده ی دوازدهم میلادی در سنجان (از بلاد هند) می زیسته در ترجمه ی سانسکریت اوستا منثن را به **پراساد** گردانیده و در هر جایی که به منتهنیا رسیده آن را به **مندیر** گردانیده است.

پراساد در سانسکریت به معنی خانه ی بزرگ و خرگاه و کوشک (= قصر) است و مندیر به معنی خانه است، امروزه هندوان پرستشگاه برهمنی را مندیر نامند.

از اوستا و پهلوی گذشته باز از میهن پر جاهای دیگر نام و نشانی به جاست.

نظر به معنی آنکه گفتیم به معنی جایگاه و خان و مان است، بسا از شهرهای ایران زمین با آن ترکیب یافته چنانکه امروزه آباد یا آباده در بسیاری از نامهای مرکب قری و محال دیده می شود. از آن هاست خمیهن که به گفته ی حمزه ی اصفهانی شهری بوده زیبا و شگفت آمیز در رستاق تمیره در اصفهان، همای چهر آزاد دختر بهمن آنرا ساخت و اسکندر آنرا ویران کرد، کاری به ارزش تاریخی این خبر نداریم همینقدر باید به یادداشت که همای را نویسندگان ایرانی و عرب قرون وسطی خمای هم نوشته اند.

در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ تالیف شده نیز خمیهن نامند. ابوحنیفه ی دینوری به طور مفصل از جنگ بهرام گور (۴۲۰ - ۴۳۸ میلادی) با خاقان ترکها که هیتالها مراد است سخن داشته می نویسد که چگونه ایرانیان حیلہ ی جنگی به کار برده به خیکهای خشک سنگریزه کرده به گردن هفت هزار کره اسب آویختند و آنها را به لشکرگاه دشمن رها کردند از صدای آنها دشمن به هراس افتاد از پیکار روی برتافتند و این شکست ترکها (هیتالها) در **کشمیهن** بود.

ابن خرداد به درجایی از کتابش کشماهن و در جای دیگر کشمیهن یاد کرده می گوید از مرو تا کشمیهن پنج فرسخ است، همچنین یعقوبی کشماهن نوشته است.

یاقوت در معجم البلدان از دژ کشمیهن نزدیک مرو یاد کرده مینویسد: پیش از این سرزمین آباد و پر جمعیت بود ریک آنرا ویران کرد این کشمیهن که ابن خرداد به آن را قریه ی بزرگی تعریف کرده زادبوم قوم کش یا کوشان است.

فردوسی نیز در شاهنامه چهار بار از کشمیهن یاد کرده یک بار در هنگام لشکرکشی سوفرای مرزبان سیستان در روزگار بلاش ساسانی در نبرد خاقان (پادشاه هیتال) خوشنواز:

به کشمیهن آورد چندان سپاه که خورشید بر چرخ گم کرده راه

و سه بار در هنگام تاختن بهرام گور بر لشکر خاقان و گرفتار کردنش:

به تدبیر نخجیر کشمیهن است که دستور او زشت اهریمن است

در جای دیگر گوید:

به کشمیهن آمد بهنگام روز که بر زد سر از کوه گیتی فروز

باز گوید:

سپهبد ز کشمیهن آمد به مرو شد از تاختن باد پایان چو غرور

باز یاقوت در معجم البلدان از دو شهر دیگر ایران زمین نام می برد که در آنها واژه ی اوستایی منثن بهتر به جا مانده است به این

معنی که «ته» اوستایی به ت تبدیل یافته است یکی از آن شهرها خشمین است که یاقوت گمان کرده در خوارزم (خیوه کنونی) باشد و دیگر ارتخمین از ترکیب این دو نام پیدا است که نخستین خوش نیهن و دومی ارتخشیر یا اردشیر میهن است. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب اردخشمین یاد کرده است. ارتخمین نیز در خوارزم است، همان سرزمینی که در روزگاران بسیار کهن زیستگاه ایرانیان بود. یاقوت خود شهر ارتخمین را یکسال و اندی پیش از تاخت و تاز تتر به خوارزم در ماه شوال ۶۱۶ هجری دیده و آن را شهری بر بالای ولایت خوارزم دانسته مینویسد:

«شهریست آباد بازار بسیار و نعمت فراوان دارد. آبادتر و پرجمعیت تر از نصیبین است از ارتخمین تا جرجانیه پایتخت خوارزم سه روز راه است. من به آنجا از ناحیه ی مرو رسیدم پس از آنکه در راه به سرمای سخت دچار شدیم و رود جیحون، بر کشتی که من در آن بودم از یخ فشرده شده بود آنچنان که نزدیک بود من و همرا هام جان بسپاریم تا اینکه خداوند گشایشی بخشید و به خشکی رسیدیم برف و سرما به اندازه ای سخت بود که به زبان نیاید.»

یاقوت ده فرد شعر که به یادگار بر دیوار کاروانسرای ارتخمین نوشته نیز در معجم البلدان یاد کرده است. در کتاب حدودالعالم که به سال ۳۷۲ هجری نوشته شده در سخن از سرزمینهای فراردوان (ماورالنهر) در جز شهرهای خوارزم مینویسد:

«خشمین شهرکیست جای بازرگانان و خواسته بسیار است.»

همچنین خرمین (= خورشید میهن) نام قریه ایست در بخارا نزدیک قریه ی افشنه چنانکه ابن خلکان می نویسد عبدالله پدر ابن سینا در خرمین دختری را نامزد به ستاره از اهالی قریه ی افشنه به همسری برگزید از این زن شیخ ابوعلی سینا متولد شد.

دیگر از نام شهرهای ایران که به شکل پهلوی و فارسی به ما رسیده **میهنه** است در حدود العالم گوید:

«میهنه شهرکیست از حدود باورد و اندر میان بیابان نهاده در خراسان. میهنه در حدود باورد یا ابیوردزاد و بوم عارف ابوسعید معروف است.»

کتاب اسرارالتوحید که در حدود ۵۹۹ هجری در مقامات الشیخ ابی سعید تالیف شده، نویسنده ی آن محمد بن المنور المیهنی از همانجا است.

این چنده فقره از نامهای شهرهای ایران از برای نمونه و رواج واژه ی میهن است در پارینه، یقین داریم در تحقیق بیشتر، بیشتر باین گونه نامها بر خواهیم خورد و بسا در نامهای محال کنونی ایران، با کما بیش تحریف واژه ی میهن را خواهیم یافت.

اما میهن در ادبیات ما: لغت فرس اسدی که کهنترین فرهنگ است میهن را چنین یاد کرده:

«خانمان و وطن و زاد و خویش و گروهی گویند اهل بیت بود.»

عصری گوید:

به دل گفت اگر جنگجوی کنم
به پیکار او سُرُخ روی کنم
بگریند مرد و ده و میهنم
کی بی سر ببینند خسته تنم

در نسخه بدل های فرس اسدی آمده:

«میهن خان و مان و وطن بود: میهن جای باشد و خان و مان و زاد و بوم و خویش؛ میهن خان و مان و جای زاد بوم.»

پس از لغت اسدی فرهنگ جهانگیری در خور یاد کردن است در این فرهنگ آمده میهن با اول مفتوح خانه را گویند حکیم فردوسی راست:

ز بهر یکی یار گم بوده را
بر انداختیم میهن و دوده را

حکیم اسدی راست:

چو آمد بر میهن و خان خویش
ببردش به صد لابه مهمان خویش

در فرهنگهای دیگر چون فرهنگ سروری و برهان قاطع و برهان جامع و انجمن آرا واژه ی میهن به معنی خان و مان و جای آرامگاه و بگاه و زادگاه و زاد و بوم است.

اما معانی دیگر که افزوده اند بنیادی ندارد، چون بیشتر فرهنگ نویسان ما کم مایه بودند و راهی به رسیدن ریشه و بن لغتی نداشتند، در هر جا از اشعار گذشتگان که لغتی یافتند به حدس معنایی از برای آن ساختند و بسا این حدسها به مفهوم کلمه با مفهوم جمله و کلام ربطی ندارد.

در فرهنگهای متاخر که نام بردیم از شمس فخری درباره ی واژه ی میهن این شعر به گواه آورده شده:

جهانیان را یک ذره از عنایت تو
به از هزار عقار و قبیله و میهن

شمس فخری نویسنده ی معیار جمالی در نیمه قرن هفتم هجری قمری می زیسته. اغلب اشعار سست خود را شاهد لغت بی نام و نشانی آورده آنچنان که گواه معتبری نیست، اما در مورد میهن اعتبار او را نویسندگان دیگر ضمانت کرده اند.

در شاهنامه چهار بار به واژه میهن بر میخوریم، یکی همان است که در فرهنگ جهانگیری به گواه آورده شده به سه تای دیگرش این است:

اگر دورم از میهن و جای خویش مرا یار ایزد بهر کار بیش

در جای دیگر گوید:

که شاه جهان است مهمان تو بدین بینوا میهن و مان تو

باز در جای دیگر گوید:

که چون تو برین جای مهمان رسد بدین بینوا میهن و مان رسد

گفتیم در لغت فرس اسدی میهن به معنی خانمان و وطن گرفته شده. شاید همین معنی سبب شده باشد که در چند سال پیش ازین میهن را به جای وطن برگزیده باشند، اما چنانکه می دانیم خود کلمه ی وطن اصلا معنی پاتری Patric فرانسه نداشت. در همین چند سال اخیر به این معنی گرفته شده است. دایره ی مفهوم آن مانند میهن بسیار تنگتر از مفهوم کنونی آن است. تاج العروس مینویسد:

وطن منزل الاقامة من الانسان و مربوط البقر و الغنم؛ یعنی وطن جایگاه مردمان و آخور گاو و گوسفند است؛ وطن یعنی جای دادن همچنین زمخشری در مقدمه الادب مینویسد: موطن جای آمدن، وطن ربع، منزل، اوطن المکان وطن گرفت جای را، مقیم شد به جای؛ وطن البلد، وطن ساخت شهر را و غیره. به قاموسی که رجوع کنیم همین معنی را خواهیم دید و جز از این معنی دیگر ندارد.

در قرآن کریم هم که یکبار مواطن جمع موطن در سوره ی توبه در آیه ی ۲۵ آمده به همین معنی است. این لغت را که نویسندگان ایرانی در نظم و نثر فارسی به کار برده اند نیز به معنی خان و مان و سرای گرفته اند، چنان که ناصر خسرو در نکوهش دهر گوید:

روز و شب را دهر حبلی ساخته است کشت خواهدمان بدین پیسه رسن
خویشتن دار ای جوان زین پیر دهر تات نفریبید به غدر این پیسر زن
من ندیدم گنده پیری این چنین مرگ ریس؛ شر باف و مکر تن
نیستش کار ای برادر روز و شب جز که خالی کردن از شویمان وطن

بی شک روزی که سعدی می سروده:

خوشا تفرج نوروژ خامه در شیراز که برکند دل مرد مسافر از وطنش

هرگز در اندیشه ی وی معنی ساختگی امروزه ی وطن نمی گذشت، در زبانهای اروپاییها نیز لغاتی که از برای مفهوم کنونی وطن دارند اصلا چنین وسعتی نداشتند:

پاتری در زبان فرانسه از لاتینی پاتریه آمده که از کلمه پاتر (پدر) گرفته شده است؛ یعنی دودمان پدری **فاترلاند آلمانی** و **ماترلاند** انگلیسی ناگریز از روی پاتریه لاتینی و متروپولیس (شهر مادری) یونانی ساخته شده اند؛ مفهوم اصلی پاتریه و متروپولیس آنهمه وسعت نداشته که به سراسر مرز و بومی اطلاق شود.

چون چنین است ما هم می توانیم سراسر ایران را خانه ی بزرگ مشترک دانسته میهن خودمان بدانیم یا دودمان پدران و مادران و کاشانه نیاکان. بی گفتگو به لغت وطن که به معنی آغل و آخور است برتری دارد زنده کردن اینگونه واژه های کهن سال که در طی هزاران سال در جز نماز و سرود های مینوی در سر زبانهای نیاکان دلیر و پارسای ما بوده مایه ی خشنودی مزدا و روان جاودانی ایران است.